

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

شمه‌ای از زندگی و شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام

روز چهارم ماه شعبان‌المُعظَّم سال بیست و ششم قمری روز میلاد ابوالفضل‌العبَّاس علیه السلام، فرزند رشید امیرالمؤمنین علیه السلام و برادر بزرگوار امام حسین علیه السلام است. چقدر زیبا و معنادار است که ایشان حتی^۱ در تولد، بر برادر سبقت نَجُستند. مؤدبانه گذاشتند ابتدا یاد، نام و میلاد برادر بزرگوارشان ابوالفضل‌الحسین علیه السلام بزرگ داشته شود و در روز بعد، میلاد ایشان بزرگ داشته شود.

وقتی فاطمه‌ی کلابیه علیها السلام، ملقب به أم‌البینین، این بانوی سرشار از فضیلت، نور و معرفت، ابوالفضل‌العبَّاس علیه السلام را که نخستین فرزندشان از امیرالمؤمنین علیه السلام بود، به دنیا آوردند، قُنداقه‌ی ایشان را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام به گوش راست ایشان اذان گفتند؛ به گوش چپشان هم اقامه فرمودند؛ بعد شروع به نگریستن او کردند. دست‌های ابوالفضل‌العبَّاس علیه السلام را می‌بوسیدند و اشک می‌ریختند. طوری که مادر نگران شدند که نکند در اندام و پیکر فرزندی که از ایشان به دنیا آمده است، نقصانی وجود دارد. وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند؛ حضرت فرمودند: نه. ولی این دست‌ها روزی در نصرت و یاری برادرش حسین علیه السلام از پیکر جدا خواهد شد. گریه‌ی من به این خاطر است.

سنّ ابوالفضل‌العبَّاس علیه السلام در این عالم، بیش از حدود سی و پنج تا سی و هشت سال نبوده؛ شاید کمتر از این هم نبوده است. شواهدی بر این وجود دارد. حضرت ابوالفضل علیه السلام تقریباً بیست سال جوان‌تر از زینب کبری علیها السلام هستند. در جنگ صفین ابوالفضل‌العبَّاس علیه السلام، در کنار حَسَنین علیهم السلام، از سرداران سپاه

امیرالمؤمنین علیه السلام و از رزمندگان دلیر این سپاه بودند. در این جنگ سنّ حضرت بین پانزده تا هفده سال بوده است. و هنگام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، هجده ساله بوده‌اند.

اسم زیبای عباس را امیرالمؤمنین علیه السلام بر حضرت نهادند؛ که به معنای شیر درّم و خشمگین بیشه‌ی شجاعت است.^۱ کُنیهِ معروف ایشان، ابوالفضل است به این علّت که از حضرت عباس علیه السلام دو پسر باقی ماند: یکی عبیدالله و دیگری فضل. البتّه نقل وجود فرزند دیگری به نام ابوالقاسم را هم دیده‌ام که به معصوم منتهی نیست. ولی در روایتی که ماجرای آمدن جابر بن عبدالله آنصاری در روز اربعین به کربلا را نقل می‌کند، آمده است که بعد از اینکه جابر مرقد مطهرّ ابا عبدالله الحسین علیه السلام را زیارت می‌کند، بر سر مزار حضرت ابوالفضل علیه السلام حاضر می‌شود و آنجا را هم زیارت می‌کند. در آنجا خطاب می‌کند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ»^۲ که نشان می‌دهد یکی از کُنیهِ‌های حضرت ابوالفضل، ابوالقاسم علیه السلام هم بوده است. ولی علّت آن چیست؟ من چیزی پیدا نکردم. شاید اگر کسی بررسی کند، پی ببرد به چه لحاظ جابر حضرت ابوالفضل علیه السلام را ابوالقاسم خطاب کرده است.

فضل فرزندی بسیار زیبارو و باکمال بود. هم کمالات معنوی و هم کمالات ظاهری داشت و به لحاظ او، به حضرت عباس علیه السلام، ابوالفضل گفته شده است. حضرت ابوالفضل علیه السلام لقب‌های فراوانی دارند. یکی از القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام ابوالقربّه یا ابالقربّه است. قِربّه در زبان عربی به معنای مشک آب است.^۳ برای این به ایشان ابوالقربّه گفته می‌شود که سقّای دشت کربلا هستند. یکی دیگر از القاب حضرت، ساقی و سقّای است. کسانی که به کربلا مشرفّ شده‌اند، دیده‌اند که از اسامی‌یی که دور صحن مطهرّ حضرت ابوالفضل علیه السلام، بالای درهای ورودی نوشته شده است «یا ساقی عَطاشا کربلاء» است. از لقب‌های دیگر حضرت، قمر بنی‌هاشم است. زیبایی چهره‌ی ظاهری و پیکر جسمانی حضرت ابوالفضل علیه السلام از یک‌سو و درخشندگی شخصیت ابوالفضل‌العبّاس علیه السلام از سوی دیگر، مثل ماه می‌درخشید. شخصیت

۱. این منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۲۹.

۲. مجلسی، زاد المعاد، ص ۵۳۰.

۳. این منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۶۶۸ و حسینی‌زبیدی، تاج العروس، ج ۲، ص ۳۱۱.

والای ابوالفضل علیه السلام سبب شد که به ایشان قَمَرُ الْهَاشِمِيِّین یا قمر بنی هاشم می‌گفتند. از القاب دیگر حضرت بابُ الْحَوَائِج است. یعنی دری که از آن همه‌ی حاجت‌ها برمی‌آید. البته بابُ الْحَوَائِج معانی مختلفی دارد. ولی اولین معنا و ظاهری‌ترین معنایش همین است؛ یعنی کسی که برای رسیدن به حاجات، باید از راه او وارد شد و از در حضرت عباس می‌توان به نیازهای خود راه پیدا کرد. ماجراهای عجیبی در این زمینه نقل کرده‌اند.

یکی از علما نقل می‌کند: تاجر مُعَنَوَنی از خاندانی به نام آلِ کُبَّه در کربلا بود. تاجر پسر بسیار زیبارو و دوست‌داشتنی‌یی داشت که پدر و مادر عاشق او بودند. پسر مبتلای به بیماری شدیدی شد. تقریباً کار به جایی رسید که از او دل بریدند و قطع امید کردند. چشم‌های فرزند را بستند، آماده‌ی جان دادن او بودند. مادر دوان‌دوان به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام رفت و خواست شب را در حرم بماند. گفتند: نمی‌شود. شب‌ها در حرم بسته است. خودش را معرفی کرد. خُدام دیدند او از مُتَشَخَّصِین کربلاست؛ لذا به او اجازه دادند. او در حرم ماند و مشغول توستلات شد. آن شب یکی از علما و بزرگان کربلا خواب می‌بیند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در حرم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام هستند. مَلْکی به محضر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد و پیغام حضرت ابوالفضل علیه السلام را می‌رساند که حضرت ابوالفضل علیه السلام از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهش کرده‌اند از خدای متعال بخواهند به آن جوان عمر دوباره‌ای ببخشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دست به دعا بلند می‌کنند؛ از خدای متعال می‌خواهند. اما پاسخ می‌آید: نه. تقدیر ماست که عمر جوان در این زمان تمام شود و از دنیا برود. مدتی نمی‌گذرد مَلْک دوم وارد می‌شود. (این عالم در عالم رؤیا می‌بیند.) مجدداً پیام و درخواست حضرت ابوالفضل علیه السلام را خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً دست به دعا بلند می‌کنند و از خدای متعال عمر دوباره‌ای برای این جوان می‌خواهند. اما باز همان پاسخ می‌آید که مرگ او در این زمان مقدر شده است و باید در این لحظه از دنیا برود. دومین پیک هم ناامید می‌ماند. عالم می‌گوید: دقایقی بیشتر نگذشت، دیدیم همه‌ی و صدای عجیبی از بیرون حرم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام بلند شد و همه راه باز می‌کنند، یک‌باره خود ابوالفضل‌العباس علیه السلام به خدمت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و

به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کردند: یا رسول الله! از خدای متعال بخواهید یا این جوان را از بیماری شفا دهد و یا بگویید نام بابُ الحوائج را از روی من عباس بردارد. رسول خدا ﷺ دست به دعا بلند می‌کنند و به امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌گویند: یا علی! شما هم در این دعا همراه شوید و همراه هم خواسته‌ی ابوالفضل علیه السلام را برای بار سوم از خدای متعال تقاضا کنیم. در حالی که ابوالفضل العباس علیه السلام جلوی رسول الله ﷺ مؤدب ایستاده بودند؛ پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام دست به دعا بلند کردند و از خدا تقاضا کردند. پاسخ آمد عمر این جوان تمام شده بود؛ اما به ابوالفضل علیه السلام بگویید: ما نام بابُ الحوائج را از روی تو بر نمی‌داریم. عمر دوباره‌ای به این جوان دادیم.

پدر این جوان ظاهراً در شهر نبوده است. به خانه برمی‌گردد و می‌بیند سر و صدای عجیبی است. مطلع می‌شود عنایات حضرت ابوالفضل علیه السلام فرزند مرده را زنده کرده است. بعد از دقایقی مادر از حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام برمی‌گردد و می‌گوید: من از ابوالفضل علیه السلام عاجزانه تقاضا کردم و حضرت بزرگوارانه این‌گونه به میدان آمدند و فرزند مرا نجات دادند.

یکی از القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام بابُ الحوائج است. البته معانی بلندتری هم برای بابُ الحوائج وجود دارد. سال‌های قبل شاید به مناسبت لیلَةُ الرَّغَائِبُ بود که اشاراتی کردم. الان نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها شوم.

از القاب دیگر حضرت، عبد صالح است. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ»^۴. در آغاز سخن به مقام عبودیت و اینکه خود شخص صالح باشد، نه اینکه صالحُ العمل باشد، اشاره کردم. ایشان به صورت مطلق و بی‌هیچ قید و شرطی عبد صالح هستند. یعنی همه‌ی وجود ابوالفضل علیه السلام صلاح است و با تمام هستی‌اش در اوج قلّه‌ی عبودیت و بندگی حضرت حق است. لقب علمدار کربلا هم از القاب دیگری است که برای ابوالفضل العباس علیه السلام گفته شده است، همچنین لقب «كَاشِفُ الْكُرْبِ عَنْ وَجْهِهِ»

^۴. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۷۷ و ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۵۷ و قمی، مفاتیح، زیارت امام حسین علیه السلام در روز عید فطر و قربان.

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». لقب امیرالمؤمنین علیه السلام، پدر حضرت ابوالفضل علیه السلام هم «كَاشِفُ الْكُرْبِ عَنْ وَجْهِ النَّبِيِّ يَا عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» بود.^۵ یعنی هروقت غم بر چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشست، با دیدن علی علیه السلام شادی به آن حضرت رو می‌آورد و غم از چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله رخت می‌بست. همین مَنْصَب امیرالمؤمنین علیه السلام را ابوالفضل العباس علیه السلام نسبت به ابوعبدالله الحسین علیه السلام دارند. دیدار ایشان غم را از چهره‌ی برادر بزرگوارشان ابوعبدالله الحسین علیه السلام می‌زدود. هروقت غم رو می‌آورد، نگاه به چهره‌ی ابوالفضل علیه السلام، حضرت ابوعبدالله علیه السلام را شادمان و سرشار از بشارت می‌کرد.

کسانی که اهل اذکار هستند، با ذکر معروفی که توسل به اسم و لقب حضرت ابوالفضل علیه السلام است و آثار فوق‌العاده‌ای دارد، آشنا هستند. اگر به تعداد عدد عباس، که صد و سی و سه است، کسی از حضرت ابوالفضل علیه السلام با این لقب چیزی بخواهد، عنایات حضرت عباس علیه السلام شامل حال او می‌شود: «يَا كَاشِفَ الْكُرْبِ عَنْ وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِكْشِفْ كُرْبِي بِحَقِّ أَخِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».^۶

أُمُّ الْبَنِينَ چهار فرزند رشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آوردند. بزرگترینشان حضرت عباس علیه السلام بودند و عبدالله، جعفر و عثمان هم سه پسر دیگر ایشان هستند و هر چهار برادر جزء شهدای کربلایند. وقتی قافله‌ی اُسْرَا برگشت، نزدیکی‌های مدینه امام سجاد علیه السلام فرمودند: توقف کنیم. بشیر را داخل مدینه فرستادند که خبر آمدن قافله را به اهل مدینه بدهد. بشیر اُمُّ الْبَنِينَ علیه السلام را دید و به ایشان خبر داد پسرانش در کربلا شهید شده‌اند. اصلاً گوش فاطمه‌ی کلاییه، اُمُّ الْبَنِينَ علیه السلام نمی‌شنید. به محض اینکه بشیر را دید، در مورد امام حسین علیه السلام پرسید. بشیر راجع به حضرت ابوعبدالله علیه السلام چیزی نگفت. گفت فلان پسر شهید شده است. فرمود: حسین علیه السلام چه شد؟ گفت: پسر دیگری هم شهید شد. یکی یکی چهار پسر را گفت. فاطمه‌ی کلاییه علیه السلام فرمود: «مَا مَعْنَاهُ»: چه حرف‌هایی است که می‌زنی؟ «أَخْبِرْنِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به من از حسین علیه السلام خبر بده. حسین من علیه السلام چه شد؟ «فَلَمَّا نَعَىٰ

^۵ سیدبن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۴۰ و مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۳۰۷ و قمی، مفاتیح، زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السلام و زیارت ایشان در روز مبعث.

^۶ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۳۳۲ و ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۳۲۳.

إِنَّهَا الْأَرَبَةَ، قَالَتْ: قَدْ قَطَعْتَ أُنْيَابَ قَلْبِي. أَوْلَادِي وَ مَنْ تَحْتَ الْخَضْرَاءِ كُلُّهُمْ فِدَاءٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» وقتی بشیر گفت: هر چهار پسر در کربلا شهید شدند، اُمّ البنین علیها السلام فرمودند: رگ قلب مرا پاره کردی؛ پسران من و همه‌ی کسانی که زیر آسمان نیلگونند، فدای اباعبدالله الحسین علیه السلام. «أَخْبَرَنِي عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۷ به من از حسین علیه السلام خبر بده. وقتی بشیر گفت: حسین علیه السلام را شهید کردند؛ ام‌البنین خاک بر سر ریخت و شیون آغاز کرد.

چهره‌ی ظاهری حضرت ابوالفضل علیه السلام که قَمَرُ الْهَاشِمِيِّينَ لقب گرفت، مثل ماه زیبا و دلربا بود و قامت بسیار رعنا و رشیدی داشتند و این‌طور که اهل سیره نقل کرده‌اند در شجاعت و مَنَاعَت بعد از حسینین علیهم السلام مقام اول را داشتند و سرآمد فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. حضرت ابوالفضل علیه السلام در علم و تقوا، طاعت و عبادت، ادب و اخلاق و مرتبه‌ی معرفت و یقین، در اوج قلّه و ممتاز بودند. بیشتر از شجاعت یا ادب و ایثار حضرت را می‌شنویم؛ اما شخصیت علمی، معارف بلند، مرتبه‌ی یقین کامل و فضائل فوق‌العاده‌ی ابوالفضل‌العبّاس علیه السلام، هریک به‌تنهایی ایشان را شاخص و ممتاز می‌کند.

از ویژگی‌هایی که راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام نقل کرده‌اند و فقط برای ماجرای کربلا نیست، این است که عاشق و دلداده‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام بوده‌اند.

تعابیر بسیار بلندی راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام به زبان معصومین علیهم السلام جاری شده است. ذرّه‌ای غلّو و زیاده‌گویی در سخن ائمّه علیهم السلام نیست و احساسات و عواطف به قلیان آمده‌ی بشری منشأ سخن آنان نیست.

روز تاسوعا لشکر عمرسعد قصد حمله کرد و تا نزدیکی‌های خیمه‌گاه اباعبدالله علیه السلام هم پیش آمد. حضرت پرسیدند: این همه‌م چه‌یست؟ گفتند: لشکر برای حمله به ما آماده شده است. اباعبدالله علیه السلام برادر بزرگوارشان ابوالفضل علیه السلام را صدا زدند و تعبیر بزرگی به کار بردند. فرمودند: «يا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَحِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ» ای عبّاس! سوار مرکب شو ای برادرم که جان من حسین فدای تو باد.

^۷ این‌هیون، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۸۶؛ فیض الاسلام، خاتون دو سرا، ص ۸۹.

«بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَحِي». امام معصوم علیه السلام این حرف را می‌زند. سپس حضرت ایشان را فرستادند و

فرمودند: مهلتی بگیر تا امشب را به عبادت بگذرانیم و فردا به جنگ بپردازیم.^۸

در روایتی دیدم امام سجّاد علیه السلام بعد از ماجرای عاشورا و اسارت اهل خيام، به چهره‌ی عبیدالله پسر

حضرت ابوالفضل علیه السلام نگاه کردند و گریستند. فرمودند: روزی سخت‌تر از اُحُد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نبود که عمویشان، حمزه‌ی سیدالشهداء به شهادت رسید و بعد از اُحُد روزی سخت‌تر از جنگ موته

نبود که عموزاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، جعفر بن ابی طالب در آن جنگ به شهادت

رسید. سپس فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام» اما هیچ روزی مثل روز حسین علیه السلام نبود. سی هزار نفر

که خود را از این امت می‌پنداشتند و مسلمان می‌دانستند، حسین علیه السلام را محاصره کردند و هریک از

آنها با ریختن خون اباعبدالله علیه السلام به خدای متعال تقرب می‌جست. هرچه اباعبدالله علیه السلام سعی می‌کردند

آنها را به یاد خدا بیندازند و از این جنایت منصرف کنند، در آنها اثری نمی‌گذاشت. تا اینکه سرانجام

حضرت را با ظلم و عدوان کشتند. «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ» خدا (عموی ما) عباس را رحمت کند. «فَلَقَدْ آتَرَ وَ

أَبِي وَ قَدَىٰ أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّىٰ قَطَعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ

کَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام» به بلای عظیمی مبتلا شد و امتحان بزرگی در وادی صفا، صدق،

ایثار و دلدادگی داد. جان خود را فدای برادرش اباعبدالله علیه السلام کرد و در این راه دو دست او را قطع

کردند و خدای عزّ و جلّ در بهشت، به جای دو دست قطع شده‌ی او دو بال به او بخشید که همراه

ملائکه پرواز می‌کند، همان‌طور که خدای متعال به جعفر بن ابی طالب که در جنگ موته دستانش قطع

شد، دو بال داد که به جعفر طیار معروف شد. بعد فرمودند: «وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ مُنْرَلَةً

^۸ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۹۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۴ و ابومخنف، وقعة الطّف، ص ۱۹۳؛

لهوف، سیدبن طاووس، ص ۸۹.

يَغِيْطُهُ بِهَا جَمِيْعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۹ فردای قیامت برای عموی ما عباس جایگاه و مرتبه‌ای است که همه‌ی شهدا بر مقام ایشان قبطه می‌برند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيْرَةِ» عموی ما عباس بصیرت نافذ و دید ژرفانگری داشت و تا عمق حقایق هستی را می‌دید. «صُلْبُ الْاِيْمَانِ» ایمان استوار تَزَلُّزَلْ ناپذیری داشت. «جَاهِدَ مَعَ اَبِي عَبْدِ اللهِ، وَ اَبْلَىٰ بِلَاءٍ حَسَنًا، وَ مَضَىٰ شَهِيدًا»^{۱۰} او همراه اباعبدالله علیه السلام جهاد کرد و امتحان بسیار نیکویی را در وادی عشق، دلدادگی، ایثار و پاکبازی داد و سرانجام به شهادت رسید.

از زندگی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام خاطره‌های زیادی نقل شده است. هنگامی که حضرت، تازه زبان به سخن گشوده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام چهارزانو نشسته و حضرت ابوالفضل علیه السلام را روی زانوی خود نشانده بودند و فرمودند: عزیزم «قُلْ وَاٰحِدٌ»، بگو یکی. حضرت ابوالفضل علیه السلام هم گفتند: «وَاٰحِدٌ». بعد فرمودند: «قُلْ اٰثْنَانِ»، بگو دو تا. حضرت ابوالفضل علیه السلام نگفتند و به پدر عرضه داشتند: شرم می‌کنم با زبانی که یکی گفته است، دو تا بگویم.^{۱۱} این نشان‌دهنده‌ی اوج مرتبه‌ی توحید است. از همین جا بفهمیم حساب اولیای خدا حساب دیگری است. در خاندان عصمت و طهارت، غیر از معصومین و حُجَجَ السَّيِّئَةِ، بقیه‌ی اعضای این خاندان هم فوق‌العاده‌اند. بچه‌ی تازه به زبان آمده از حقایق توحیدی چه می‌گوید! به چه قلبی بلندی اشاره می‌کند! امیرالمؤمنین علیه السلام ابوالفضل‌العباس علیه السلام را در آغوش کشیدند و به خاطر ادب توحیدی‌یی که ورزیدند، بین دو چشمانشان را بوسه زدند.

جایگاه حضرت ابوالفضل علیه السلام در ماجرای عاشورا هم فوق‌العاده است. یک شاعر عالم عرب به نام اُزْزْرِی که شاعر اهل بیت علیهم السلام است، قصیده‌ای در واقعه‌ی کربلا سرود. به مصرعی رسید که «يَوْمَ اَبُو الْفَضْلِ اسْتَجَارَ بِهٖ الْهُدٰی» روز عاشورا روزی بود که پرچم هدایت، امام حسین علیه السلام به ابوالفضل علیه السلام پناه آوردند.

^۹ مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۹ و صدوق، آمالی، ص ۴۶۲.

^{۱۰} ابن‌نما حلی، در سوگ امیر آزادی، ص ۲۵۴؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۳۳۲، عمدة الطالب، ص ۳۲۳ و اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۳۰؛ ابن‌حیون، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۸۴ به نقل از ابو عمر بخاری برگرفته از کتاب عمدة الطالب، ص ۳۴۹.

^{۱۱} نوری، مستدرک، ج ۱۵، ص ۲۱۵؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۲۲ و بروجردی، جامع احادیث، ج ۲۶، ص ۸۶۶.

عبارت عجیب است. امام معصوم علیه السلام به حضرت ابوالفضل علیه السلام پناه بیاورند! به قلم و زبانش جاری شد؛ اما جرأت نکرد ادامه دهد. دست از گفتن ادامه‌ی شعر برداشت. گفت: نکند غلو و بی‌ادبی به امام حسین علیه السلام باشد. خوابید؛ در خواب ابوعبدالله الحسین علیه السلام را دید. حضرت به او فرمودند: آزری خجالت نکش، نترس؛ آنچه گفתי عین حقیقت بود. برآستی من روز عاشورا به ابوالفضل علیه السلام پناه آوردم. بعد ابوعبدالله علیه السلام به او فرمودند مصرع دوم شعر را این‌گونه بگو: «وَالشَّمْسُ مِنْ كَدْرِ الْعَجَاجِ لِثَامِهَا»؛ وقتی ابوعبدالله علیه السلام به برادرشان ابوالفضل علیه السلام پناه آوردند که از تیرگی گرد و غبارِ صحنه‌ی جنایت و ظلم کربلا، گویا خورشید نقابی از غبار بر چهره کشیده بود.^{۱۲}

شخصیت علمی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام فوق‌العاده است. شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. بعضی صحابه‌ای که در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام پرورده شدند، مقاماتی پیدا کردند و دارای علم بلایا و منایا شدند؛ اما ابوالفضل علیه السلام فوق یک صحابی‌اند. دست‌پرورده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، بهره‌برده‌ی از حسنین علیهم السلام و دارای علم لدنی هستند. باطن مَهْدَبَّ حضرت ابوالفضل علیه السلام قلب ایشان را سرچشمه‌ی حکم و معارف الهیه کرده بود. از معصوم روایت شده است: «إِنَّ الْعَبَّاسَ ابْنَ عَلِيٍّ زُقُّ الْعِلْمِ زَقًّا»^{۱۳} عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام از سنّ طفولیت و کودکی با نوشیدن و مکیدن شیر از سینه‌ی مادرش، معارف الهیه را دریافت می‌کرد و می‌مکید و این معارف الهی بر جان او می‌ریخت.

حضرت ابوالفضل علیه السلام ادب فوق‌العاده‌ای نسبت به ابوعبدالله علیه السلام داشتند. هرگز در محضر امام حسین علیه السلام نشستند. حضرت را جز یا ابوعبدالله و یا بن‌رسول‌الله صدا نمی‌زدند. فقط یک‌بار حضرت را برادر خواندند؛ آن هم در آخرین لحظه بود که ندا دادند: «يَا أَخِي أَذْرِكُ أَخَاكَ»^{۱۴}؛ برادر! برادرت را دریاب. بعضی از اهل مقاتل نقل می‌کنند: علت اینکه حضرت در لحظه‌ی آخر به خود اجازه دادند امام حسین علیه السلام را برادر خطاب کنند، این بود که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را مشاهده کردند که فرمودند: «وَلَدِي عَبَّاسُ» پسر

^{۱۲}. خیابانی، وقایع الایام، ص ۴۱۸.

^{۱۳}. مقرّم، العباس، ص ۱۶۹.

^{۱۴}. کرمی، در سوگ امیر آزادی، ص ۲۵۸.

عبّاس! وقتی دیدند حضرت فاطمه علیها السلام ایشان را فرزند خود خواندند، جرأت کردند به اباعبدالله علیه السلام بگویند برادرم.

شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام فوق العاده است. در ماجرای ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه‌ی کلابیه، ملقب به ام‌البنین علیها السلام، نقل شده است امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرشان عقیل که علم آنساب می‌دانست و خاندان‌های عرب را خوب می‌شناخت، فرمودند: زنی برای من برگزین که از خاندانی بسیار پرشهامت باشد تا فرزندم شهامت را از آنها به ارث ببرد و بتواند در کربلا حسینم را یاری کند. او هم که علم آنساب می‌دانست، این خاندان را پیشنهاد کرد که خاندانی مشهور به شهامت و شجاعت بودند.^{۱۵} بنابراین حضرت ابوالفضل علیه السلام از مادر هم شهامت را به ارث برده‌اند، چه رسد به امیرالمؤمنین علیه السلام که شیر بیشه‌ی شجاعت و شهامت هستند.

حضرت ابوالفضل علیه السلام در جنگ‌های دوران امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار خوش درخشیدند. در جنگ صفین، لشکر معاویه با فریبی آب را از چنگ سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آورد. ماجرایش را هم نقل کرده‌ام که عمروعاص چه خدع‌های به‌کار برد. مالک فرمانده سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام ترسید که سپاه معاویه سد را خراب کنند و همه‌ی سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن غرق شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک گفته بودند نترس و نگران نباش. مالک با همه‌ی عظمت مقامی که دارد، با خاندان عصمت و طهارت فرق می‌کند. علی‌رغم فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، روی دلسوزی و نگرانی، دستور تخلیه مکانی که در آن بودند را داد و سپاه معاویه آب را گرفت. اگر آب از دسترس سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام خارج می‌شد، سپاه به‌شدت در تنگنا قرار می‌گرفت. وقتی این واقعه رخ داد، حضرت برای باز پس گرفتن آب، دستور دادند: «رَوُوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوَا مِنَ الْمَاءِ»^{۱۶} اگر می‌خواهید آب بنوشید، باید شمشیرهایتان را از خون دشمن سیراب کنید و دستور دادند حمله کنید و نهر آب را پس بگیرید. در این ماجرای بازپس گرفتن شریعه از سپاه معاویه، حضرت ابوالفضل علیه السلام در کنار حضرت اباعبدالله علیه السلام با هم می‌جنگیدند و

^{۱۵} محدث قمی، نفس المهموم، ص ۳۳۲ و ابن عنیه، عمدة الطالب، ص ۳۲۳.

^{۱۶} شریف‌رضی، نهج البلاغة، خطبه‌ی ۵۱، ص ۸۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۲، ص ۴۴۲.

بالاخره آب را پس گرفتند. البته برخلاف سپاه اموی که آب را گرفت و اجازه‌ی دسترسی به آب را نداد،^{۱۷} امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی آب را در اختیار داشتند، فرمودند: اجازه دهید لشکر معاویه هم بیایند آب بردارند. سپاهیان فرزند معاویه در کربلا چقدر جواب این بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام را عجیب دادند!

حضرت ابوالفضل علیه السلام چهره‌ی بسیار درخشانی در جنگ‌ها بودند. در جنگ صفین همه دیدند نوجوانی نقاب بر چهره کشیده، به میدان آمده است و «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟» می‌طلبد. معاویه به ابن‌شعثاء گفت: برو به جنگ او و او را بکش. ابن‌شعثاء در رزمندگی خیلی قهرمان بود. گفت: مرا به جنگ یک نوجوان می‌فرستی؟ اهل شام می‌گویند ابن‌شعثاء به اندازه‌ی هزار رزمنده قدرت دارد. دون شأن من است بروم با این نوجوان بجنگم. یکی از پسرانم را می‌فرستم تا او را بکشد. هفت پسر داشت. پسر اول را فرستاد؛ کشته شد. پسر دوم؛ کشته شد. پسر سوم؛ کشته شد. هفت پسر ابن‌شعثاء کشته شدند. ابن‌شعثاء به‌شدت غضبناک شد. کینه به دل گرفت و گفت: می‌روم و این نوجوان را از پا در می‌آورم. به میدان آمد؛ ولی این نوجوان نقاب بر چهره با یک ضربت ابن‌شعثاء را از وسط دو نیم کرد و سپس به لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت. حتی لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام حیرت‌زده بودند: این نوجوان کیست که با این همه دلیری و قدرتمندی جنگید؟ وقتی حضرت ابوالفضل علیه السلام داخل سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و نقاب را از چهره برداشتند، سپاه دیدند نوجوان هفده ساله‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوالفضل‌العباس علیه السلام است.^{۱۸} لذا در جریان عاشورا هم سپاه عمرسعد به‌شدت نگران حضور ابوالفضل‌العباس علیه السلام بودند و سعی کردند ایشان را از سپاه امام حسین علیه السلام جدا کنند. شمر به بهانه‌ی اینکه با مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام هم‌قبیله است، امان‌نامه برای حضرت آورد تا به آن بهانه، چهار برادر را از امام حسین

^{۱۷} مجلسی، بحار، ج ۳۲، ص ۴۴۳ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۱.

^{۱۸} حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۷؛ خراسانی، کبریت احمر، ص ۳۸۵ و حسین اصفهانی، زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۴۳.

عَلَيْهِ السَّلَامُ جدا کند و مهمتر از سه تای دیگر، خود حضرت اَبالفضل عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند.^{۱۹} حضرت اَبالفضل عَلَيْهِ السَّلَامُ به قدری شهامت داشتند که لشکر عمرسعد می دانستند با بودن ایشان کار خیلی بر آنها دشوار است. واقعه‌ی دسترسی به آب، در کربلا فوق‌العاده است. لااقل چهار هزار رزمنده‌ی مسلح راه را برای دسترسی به شریعه‌ی فرات بسته بودند و اَبالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ لحظه‌های آخر، وقتی همه شهید شده بودند، خدمت برادر آمدند و عرضه داشتند: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي» پدر و مادرم به فدایت. به سینه‌ی من فشار می‌آید و تحمل ندارد. اجازه دهید من هم به میدان بروم. حضرت فرمودند: نه اَبالفضل عَلَيْهِ السَّلَامُ، اجازه‌ی میدان رفتن به تو نمی‌دهم؛ اما اگر خیلی اصرار داری، برو و مقداری آب برای بچه‌های خیام بیاور. این بار اَبالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ یک‌تنه رفتند. یک‌بار با پنجاه نفر حمله کردند، چندین هزار نفر را کنار زدند و برای خیمه‌گاه آب آوردند؛^{۲۰} اما این بار کسی نمانده بود، فقط اَبالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند و بس. مشک را به دوش انداختند و یک‌تنه چند هزار نفر را پراکنده کردند. اقلاً صد نفر را به دَرک فرستادند و به داخل شریعه‌ی فرات رفتند. مشک را از آب پر کردند و برگشتند.^{۲۱} این جلوه‌هایی از شهامت حضرت اَبالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

در مواسات انسان چه بگویند؟! با برادر خود چه کردند! هرچه داشتند، هستی خود را در طَبَقِ اخلاص نهادند و در حق برادر ایثار کردند. همان وقت که در شریعه‌ی فرات رفتند و مشک را از آب پر کردند، دست‌ها را پر از آب کردند و جلو آوردند. نگاه خیره‌ای به آب انداختند، بعد عبارت مَقْتَل این است: «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یاد لب‌های خشکیده‌ی ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ افتادند و آب را روی آب ریختند.^{۲۲}

^{۱۹} سیدبن طاووس، لهوف، ص ۸۸ و مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۹۱ و مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۹.

^{۲۰} مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۷؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۲۱۷ و خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۴۴.

^{۲۱} اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۵۱۷.

^{۲۲} مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۱ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۴ و قمی، سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۴۲.

ابوالفضل العباس علیه السلام در مقام شفاعت، مرتبه‌ی فوق‌العاده‌ای دارند. روایت است که در روز قیامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: برو به فاطمه علیها السلام بگو: برای شفاعت و نجات امت در فزع اکبر چه داری که بیاوری و امت را شفاعت کنی؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام پیام پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای حضرت فاطمه علیها السلام می‌آورند؛ حضرت فاطمه علیها السلام عرضه می‌دارند: «یا امیرالمؤمنین کفانا لأجل هذا المقام أليدان المقطوعتان من ابن العباس»^{۲۳} برای مقام شفاعت، دو دست قطع شده‌ی پسر ابوالفضل العباس علیه السلام ما را کفایت می‌کند. این دو دست را می‌برم و از امت پدرم شفاعت می‌کنم.

معجزات و خوارق عاداتی که در طول تاریخ از حضرت ابوالفضل علیه السلام ظهور کرده خدا می‌داند چه بحث مفصلی است و چه موارد فراوانی وجود دارد که بیشتر از این نمی‌خواهم فرصت جلسه‌ی امروز را به این بحث اختصاص دهم.

روز عاشورا سه برادر را پیش از خود به میدان فرستادند، که داغ سه برادر را هم در راه امام حسین علیه السلام تحمل کنند. چون اگر خودشان اول رفته بودند و شهید شده بودند، لاقل داغ سه برادر را تحمل نکرده بودند. سه برادری که با جان دوستشان می‌داشتند. هر سه را به میدان فرستادند و بعد از آنها، خودشان به شهادت رسیدند. لحظه‌های آخر وقتی دشمن بر حضرت کمین زد و از پشت درخت‌هایی که مخفی شده بودند، به حضرت ابوالفضل علیه السلام حمله آوردند، چندین هزار نفر^{۲۴} و حضرت ابوالفضل علیه السلام یگه و تنها بودند. از پشت ضرباتی بر حضرت ابوالفضل علیه السلام وارد شد و دست راست حضرت قطع شد. حضرت شروع کردند به رجز خواندن:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ
اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبَدًا عَنْ دِيْنِيْ

به خدا سوگند اگر دست مرا قطع کنید، تا ابد دست از حمایت دینم برنمی‌دارم. دین من حسین علیه السلام است. من دست از حمایت حسین علیه السلام برنمی‌دارم.

^{۲۳}. حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۶۷.

^{۲۴}. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۱ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۴.

وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ نَجِّلِ النَّبِيَّ الطَّاهِرَ الْأَمِينِ

و دست از حمایت امام صادقی که به یقین صدق مطلق و فرزند پیامبر پاک و امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، برنمی‌دارم.

مشک را به دست چپ گرفتند و اسب را می‌رانند تا به خیمه‌ها برسند. دشمن از سوی دیگری کمین کرده بود. حمله کردند و دست چپ حضرت ابوالفضل عَلَيْهِ السَّلَام را هم قطع کردند. حضرت شروع کردند به رَجَز خواندن. مشک را به گردن آویخته بودند و رَجَز می‌خواندند:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

به خود خطاب کردند: ای نفس! ای جان عبّاس! از کفار نترس. بر تو بشارت باد به رحمت خدای جبار. خدایی که جبران می‌کند و در قبال آنچه تو می‌دهی، به تو عطا می‌کند.

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ مَعَ جُمَلَةِ السَّادَاتِ وَ الْأَطْهَارِ

همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آقای برگزیده‌ی انبیای الهی است و با همه‌ی سروران و آقایان از خاندان طهارت و عصمت.

قَدْ قَطَعُوا بَيْعِيهِمْ يَسَارِي فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ^{۲۵}

آنها با بَغی و ظلمشان دست چپ مرا قطع کردند. پس ای پروردگار من! داغی و گرمای آتش و دوزخ را به آنها بچشان.

تنها نقطه‌ی امید حضرت ابوالفضل عَلَيْهِ السَّلَام مشک بود که دشمن با نشانه گرفتن آن، آخرین امید ابوالفضل عَلَيْهِ السَّلَام را هم از ایشان گرفت. آب بر زمین ریخت. آن‌گاه تیری آمد و به چشم حضرت ابوالفضل عَلَيْهِ السَّلَام وارد شد. حضرت هرچه سر را تکان دادند، تیر بیرون نیامد. همان‌طور که پشت اسب بودند سر را خم کردند، تیر را بین زانوی خود و گردن اسب قرار دادند تا سر را عقب بکشند و تیر

^{۲۵}. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۰ و این شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۸ و این حیون، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۹۲؛ اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۵۲۰.

بیرون بیاید، که عمود آهنین بر فرق حضرت وارد شد و حضرت را از روی اسب نقش بر زمین کرد. اباعبدالله علیه السلام وقتی با ندای «یا اخی اذکرک آخاک» بالای سر حضرت ابالفصل علیه السلام آمدند، دست‌های قطع شده، سر شکافته و چشم غرق به خون برادر را دیدند. سر ابالفصل علیه السلام را به دامن گرفتند. حضرت ابالفصل علیه السلام در آن لحظه‌های آخر از اباعبدالله علیه السلام دو تمنا کردند. اولین تمنا که ای برادر! اگر ممکن است خون را از روی چشمانم پاک کن، یکبار دیگر نگاهم به سیمای تو بیفتد. دومین خواهش، تا رمق در پیکر و جان در جسم من باقی است، پیکرم را به خیمه‌ی دارالخرب نبر.^{۲۶} من روی دیدن فرزندان شما را ندارم؛ زیرا به آنها وعده‌ی بردن آب داده‌ام. حضرت ابالفصل علیه السلام همان‌جا به شهادت رسیدند و طبق وصیتشان حضرت اباعبدالله علیه السلام پیکر حضرت را به خیمه‌ی دارالخرب نیاوردند. همین امروز هم حرم آن بزرگوار در یکسوی بین الحرمین است و حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام و بقیه‌ی شهدای کربلا سوی دیگر. حضرت اباعبدالله علیه السلام بعد از شهادت برادر بزرگوارشان ابالفصل العباس علیه السلام فرمودند: «أَلَا إِنَّ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي»^{۲۷} الآن پشت من حسین شکست و من حسین بیچاره شدم. عباس چاره‌ی من بودی! شهادت تو مرا بیچاره کرد. در عبارت‌های مقاتل، طبق روایتی که از امام سجّاد علیه السلام نقل شده، آمده است^{۲۸}: «لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ بَانَ الْإِنْكَسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام» وقتی عباس علیه السلام به شهادت رسید، شکستگی در سیمای اباعبدالله علیه السلام کاملاً ظاهر شد. همان چهره‌ای که آن‌گونه گلگون و شاداب بود، بعد از شهادت عباس بن علی علیه السلام غرق شکستگی و اندوه شد و این‌گونه برادر، همه‌ی هستی خود را به پای برادرش ریخت. وقتی خبر را برای ام‌البینین علیه السلام آوردند، ایشان این اشعار را می‌گفتند:

و وَرَاهُ مِنْ أَبْنَاءِ حَيْدَرٍ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبَدٍ

يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَى جَمَاهِيرِ النَّقَدِ

^{۲۶}. حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۷.

^{۲۷}. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۲ و حسینی موسوی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۰.

^{۲۸}. قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص ۳۲۹.

ای کسی که عباس علیه السلام را دید که مثل شیری به گله‌ی بزغاله‌ها حمله می‌کرد و همراه با عباس علیه السلام سه پسر دیگر من و سه شیربچه‌ی دیگر امیرالمؤمنین حیدر علیه السلام هم می‌جنگیدند.

«أُنِيتُ أَنَّ ابْنِي أُصِيبُ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعٌ يَدٍ وَيَلِي عَلَى شَيْلِي أَمَالَ بِرَأْسِهِ ضَرْبَ الْعَمَدِ

به من امّ البنین علیها السلام خبر دادند: درحالی که دست‌های پسر عباس علیه السلام قطع شده بود، عمود آهنین بر فرق او فرود آوردند. وای بر شیربچه‌ی من، عباس علیه السلام! آیا به سر او با عمود آهنین ضربت فرود آوردند؟

لَوْ كَانَ سَيْفَكَ فِي يَدَيْكَ لَمَا دَنَى مِنْهُ أَحَدٌ^{۲۹}

عباس علیه السلام من! یقین دارم اگر شمشیر در دستان تو بود، احدی جرأت نمی‌کرد به تو نزدیک شود تا بخواهد عمود آهنین بر فرق تو فرود بیاورد.

از ابوالفضل العباس علیه السلام دو فرزند به نام‌های عبیدالله و فضل به یادگار ماند. همسر حضرت ابوالفضل علیه السلام لبابه دختر عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب بود. فضل فرزنددار نشد. لذا نسل حضرت ابوالفضل علیه السلام از طریق عبیدالله ابن عباس ابن علی ابن ابی طالب ادامه پیدا کرد. عبیدالله هم شخصیت برجسته‌ای بود. اهل علم، دانشمند و شخصیت بسیار مورد احترامی بود. عبیدالله هم دو پسر داشت. خدا به او دو فرزند داد. اسم یکی را عبدالله گذاشت و دیگری را حسن. عبدالله هم مثل عمویش فضل، فرزنددار نشد و نسل ابوالفضل علیه السلام از طریق حسن استمرار پیدا کرد. مادر حسن، نوه عموی حضرت عباس علیه السلام است، او دختر عبدالله بن معبد بن عباس بن عبدالمطلب بود. نسل حضرت عباس علیه السلام از طریق حسن استمرار پیدا کرد. از نسل حسن بزرگانی بوده‌اند که از شخصیت‌های علمی، شُعْرای بزرگ، اهل فضل و شخصیت‌های بسیار مورد احترام بودند.^{۳۰}

صلوات و سلام خدا بر ابوالفضل العباس علیه السلام. گرچه صحبت‌های ما کمی حُزن‌انگیز شد و امیدوارم بر من بخشید، توصیه می‌کنم روز میلاد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام زیارت خاصی که از امام صادق علیه السلام

^{۲۹}. قمی، سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۰۸ و ابن حیون، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۸۶.

^{۳۰}. محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۲۶۱ و خراسانی، کبریت احمر، ص ۳۸۰.

برای حضرت وارد شده است را مطالعه کنید. عزیزانی که به کربلا مشرف شده‌اند، کِراراً در حرم آن حضرت، چه بدو ورود به صحن مطهر، اذن دخولی را که خوانده می‌شود و چه متن زیارتی را که در حرم خوانده می‌شود و از امام صادق علیه السلام وارد شده است،^{۳۱} خوانده‌اند. عزیزان روی مضامین این زیارت فکر کنند. خیلی تعابیر فوق‌العاده‌ای در آن هست. برای اینکه معرفت نسبی‌یی نسبت به حضرت اباالفضل علیه السلام پیدا کنید، روی مضامین این زیارت تأمل کنید. اگر خدا عمری داد و مناسبت دیگری پیش آمد که درباره‌ی حضرت عباس علیه السلام صحبت کنیم، خیلی دوست می‌دارم که خود زیارت‌نامه را جلویمان بگذاریم، فراز به فرازش را بخوانیم و نکاتی را در رابطه با آن توضیح دهیم؛ تا بفهمیم این شخصیت عظیم‌القدر در چه قلّه‌ای از عظمت قرار دارند. ذره‌ای در این تعابیر اغراق نیست. عین جملاتی است که از امام صادق علیه السلام، امام معصوم و حجت خدا وارد شده است

از خدای متعال می‌خواهیم هم عید امروز که عید میلاد اباالفضل‌العبّاس علیه السلام است و هم عید فردا که بنا به یکی از دو نقل، عید میلاد امام سجّاد علیه السلام در پنجم شعبان سال سی و هشتم هجری قمری است،^{۳۲} عیدانه‌ی هر دوی این عیدها را صدور امر فرج مولای ما حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا- لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاهِ قرار دهد و توفیق بهره‌مندی هرچه بیشتر از فیوضات ماه شعبان و کسب انوار از اعیاد شعبانیه، چه میلاد زینب‌کبری علیه السلام که یکی از نقل‌های آن اوّل شعبان است، چه میلاد ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام، چه میلاد اباالفضل‌العبّاس علیه السلام، چه میلاد زین‌العابدین علیه السلام و چه نیمه‌ی شعبان، میلاد قطب عالم امکان بقیّة الله الاعظم ارواحنا لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاهِ، توفیق بهره‌مندی از انوار ولایت این بزرگواران را بیش از پیش به همه‌ی ما عنایت فرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۳۱}. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۷۷ و ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۲۵۶ و قمی، مفاتیح، زیارت حضرت عباس علیه السلام.

^{۳۲}. قول دیگر پانزدهم جمادی‌الاولی است.